

# سیف‌الدین باخرزی

بقلم آقای ایرج افشار

نویسنده این سطور در سال ۱۳۳۹ بدعوت پروفیسور هنینگ برای تهیه مقاله بمنظور درج در مجموعه مقالاتی که در برزگداشت از مقام علمی سیدحسن تقی‌زاده بزبانهای اروپائی طبع می‌شد به بررسی در یادداشت‌های مربوط به احوال و آثار وافکارسیف‌الدین باخرزی پرداخت چون درج همه آن اطلاعات در مقاله چند صفحه‌ای میسر نبود لذا فشرده مطالب برای طبع در آن مجموعه بزبان فرانسوی فراهم شد . اکنون که مجموعه مذکور انتشار یافته مناسب دانت یادداشت‌های مربوط به سیف‌الدین را بتفصیل بیشتر تدوین و درین مجله درج کند . پیش ازین در شماره ۴ سال هشتم (۱۳۴۰) همین مجله اینجانب متن رساله عشق‌نوشته سیف‌الدین باخرزی را بطبع رسانیده بود و رباعیات او را آقای سعیدنقیسی در همین مجله (شماره ۴ سال دوم) درج کرده‌اند .

## I

سیف‌الدین باخرزی مشهور به « شیخ عالم » از عارفان و متصوفان بلندمرتبه نیمه اول قرن هفتم هجری و از خلفای عارف مشهور شیخ نجم‌الدین کبری است . در عالم شعر

مقدمه کلی در  
مآخذ تحقیق

فارسی ، رباعیات شورانگیز عارفانه و عاشقانه‌اش موجب شهرت اوست .

باخرزی و اولاد و احفادش باستناد مراجع و مآخذ معتبر سالهای دراز مراد و قطب عده‌ای کثیر از صوفیه بوده‌اند و خانقاه و مزار خود سیف‌الدین مورد احترام و زیارتگاه عوام و خواص بوده است .

از میان مراجع تحقیق در احوال سیف‌الدین باخرزی ، آنها که از متون قدیم یعنی متعلق به عصر او یا قریب بعصر اوست مفیدست . از کتب قرون اخیر یعنی آنها که پس از نفعات الانس تألیف شده است نکته تازه بدست نمی‌آید و همه مطالبی که در کتابهایی چون هفت اقلیم و آتشکده و مجمع الفصحاح و طرائق الحقایق و ریاض السیاحه

وریاض‌العارفین و ازین قبیل کتب دیده میشود تکرار مکررات و خالی از فواید تاریخی و غالباً محتوی برچندرباعی ازوست .

از میان معاصران ما شرح حال سیف‌الدین باجمال بقلم فؤاد کوپرولو در جلد چهارم دائرة‌المعارف اسلامی مندرج است . مرحوم محمد قزوینی بعلمت اشتمال شد الازار براسم عارف مذکور ترجمه کوتاهی ازو مأخوذ از مراجع صحیح و قدیم ترتیب داده است . آقای سعید نفیسی نیز شرح حالی از سیف‌الدین باخرزی بصورت مقدمه بر رباعیات او ( که از منابع و مراجع متعدد رباعیهای منسوب به او را جمع کرده‌اند ) تدوین کرده‌اند .

ظاهراً قدیمترین ( تا آنجا که بر اینجانب معلوم است ) ذکری که از سیف‌الدین باخرزی در متون قدیم می‌یابیم اشاره‌ای است که عطاالملک جوینی در تاریخ جهانگشا ( تألیف حدود ۶۵۸ ) می‌آورد و می‌نویسد که مادر منکوقاآن هزاربالش نقره برای بنای مدرسه بخارا اختصاص داد و تولیت و اداره امور مدرسه را بعهدۀ سیف‌الدین گذاشت .<sup>۲</sup>

پس از جهانگشا قدیمترین مأخذ ما مطلبی است که علیشاه بن محمد خوارزمی بخاری ( ظاهرآ متولد ۶۲۳ ) از سریدان سیف‌الدین در کتاب اثمار الاشجار ( اثمار و اشجار ) نوشته است و وفات او را در شب یکشنبه بیست و چهارم ذی‌القعدة ۶۵۹ وقت نماز خفتن

۱- در « تاریخ ادبی ایران » تألیف ادوارد براون از سیف‌الدین بعنوان خلیفه نجم‌الدین کبری ذکر میشود. آنچه در « تاریخ ادبیات در ایران » تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا ( ۲ : ۸۵۶-۸۵۸ ) آمده خلاصه مقاله سعید نفیسی است . کارل بروکلن در « تاریخ ادبیات عرب » ( ذیل سوم ) درجائی که از « وقایع الخلوه » تألیف سیف‌الدین نام می‌برد اطلاعاتی مختصر در احوال او ذکر می‌کند .<sup>۳</sup> نمایر در مقدمه آلمانی که بر متن عربی « فوائح الجمال و فواتح الجلال » تألیف نجم کبری نوشته است شرح مختصری در ترجمه حال سیف‌الدین دارد .

۲- تاریخ جهانگشا، ج ۳ : ۹۰ .

پس از هفت روز رنجوری ضبط می کند<sup>۱</sup> و این ضبط درست مطابق است با آنچه در سند معتبر و قدیم دیگر یعنی الجواهر المضية (مؤلف آن متولد ۶۹۶-۶۹۷) آمده است. ما پس ازین آنجا که درباره وفات او صحبت می کنیم به این مطلب باز میگردیم<sup>۲</sup>.

## II

در اغلب ماخذ این عارف را به لقب اوسیف الدین می شناسیم  
**نام و کنیه و لقب**  
**و شهرت**  
 و اختلافی هم در لقبش دیده نمی شود. کنیه اش بنا بر ضبط  
 ماخذ قدیم (الجواهر المضية، مجمل فصیح خوافی، تاریخ  
 ملازاده) و مخصوصاً او را در الاحباب تألیف نوّه صاحب ترجمه (ورق ۶۴b)  
**ابو المعالی** است<sup>۳</sup>. نام او را همه ماخذ سعید ضبط کرده اند. وی در عهد خود به  
 «شیخ عالم» (= شیخ العالم) مشهور بوده است و اغلب ماخذ باین اشتها  
 اشاره کرده اند<sup>۴</sup>. ابوالمفاخر یحیی نوّه او در کتاب او را در الاحباب همیشه او را شیخ عالم  
 یا شیخ العالم می نویسد<sup>۵</sup>. بنا بر قول صاحب «قندیه» وی در بخارا و سمرقند به و خواجه  
 فتح آبادی، نیز مشهور بوده است<sup>۶</sup>. سبب این اشتها را باید بعلمت آن دانست که

۱- این مطلب را سعید نفیسی در مقاله از نسخه خطی ملکی خود نقل میکند. در چاپ ناقصی که ازین کتاب در هند بنام «شجره نجوم» (لکهنو، ۱۳۲۰ق) شده است چنین مطلبی دیده نمیشود. در دو نسخه خطی متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران و کتابخانه دانشکده حقوق طهران نیز این مطلب نیست. ما نیز به نسخه متعلق به سعید نفیسی نگاه کرده ایم.

۲- باید توجه داشت که جهانگشا یک سال قبل از وفات شیخ و ائمار الاشجار میان ۶۷۹-۶۹۱ تألیف شده است.

۳- فؤاد کوپرولو در دائرة المعارف اسلامی و آقای سعید نفیسی در مقاله خود کنیه اش را «ابو المعالی» می نویسند. این سهو ظاهر آماخود از تفحات الانس است.

۴- مجمل فصیح خوافی، تاریخ گزیده (ص ۷۹۱)، حبیب السیر (۳، ۶۴)، تذکرة الاولیاء محرابی (۷۷-۸۹)، رشحات الحیة (۳۰)، روضات الجنات فی تاریخ هراة (۲۲۳-۲۲۵)، تاریخ ملازاده (۴۰-۲۰۰).

۵- نگاه کنید به منتخبات آن. ۷۹۷ که در دنبال این مقاله نقل می شو  
 نسخه خطی شماره کتابخانه نافذ پاشا مورخ  
 آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه هست.

۶- قندیه، ص ۶۴.

خانقاه و تکیه شیخ دردیبه «فتح‌آباد» نزدیک بخارا بوده است و همانجا مدفون است .  
 نام پدر وی در مأخذ قدیم و نزدیک به عصر سیف‌الدین (مجموعه فصیح  
 خوافی ، سمط‌العلی ، ملحقات‌الصراح ، الجواهر المضية و تاریخ ملازاده) مطهر  
 مضبوط است . اما در حبیب‌السیر و بعضی از کتب پس از آن (طرائق الحقائق ،  
 الذریعه ، دائرة المعارف اسلامی ، مقاله آقای سعید نفیسی) اسم پدر شیخ را «مظفر»  
 ضبط کرده‌اند و این تحریف ظاهراً ناشی از حبیب‌السیرست . قرینه‌ای که بر صحت  
 ضبط «مطهر» در میان هست اینست که نام سومین فرزند سیف‌الدین باخرزی  
 ملقب به مظهرالدین «مطهر» بوده است و میدانیم که میان قدما مرسوم بوده است  
 که نام پدر خود را برپسر خود می‌گذارده‌اند ، کما اینکه سیف‌الدین باخرزی نیز همنام  
 با جد خویش و نام آنها سعید بوده است .

چنانکه گذشت نام جد سیف‌الدین باخرزی بنا بر ضبط الجواهر المضية (۱ : ۲۹۹) و  
 مجموعه فصیح خوافی و تاریخ ملازاده (۱ - ۲ : ۴۱) و هدیه العارفين (۱ : ۳۹۱) «سعید» است و  
 نام نیایش را مؤلفان مجموعه فصیح خوافی و هدیه العارفين «علی» نوشته‌اند .  
 بطور خلاصه آنکه این عارف را باید ابوالمعالی سیف‌الدین سعید بن مطهر بن  
 سعید بن علی الصوفی الباخرزی مشهور به شیخ عالم‌نامید<sup>۱</sup> و مولد او باخرز از قراء  
 خراسان میان نیشابور و هرات در جنوب جام است<sup>۲</sup> .

### III

تاریخ ولادت سیف‌الدین باخرزی را الجواهر المضية  
 و تاریخ ملازاده مؤکداً روز شنبه نهم شعبان ۵۸۶ ضبط  
 می‌کنند . اما فصیح خوافی ذیل حوادث ۵۷۶ ضبط کرده است .  
 اما چون مدت عمر او را مؤلف تاریخ ملازاده<sup>۳</sup> و صاحب خزینة الاصفیاء<sup>۴</sup> هفتاد

### تاریخ ولادت و رحلت

۱- در نسخه موسوم به المشیخة (شماره ۲۱۴۳) کتابخانه مرکزی دانشگاه در صفحه  
 ۱۸۵ که داستانی صوفیانه از سیف‌الدین نقل شده نام او و پدرانش بهمین ترتیب آمده است .

۲- یاقوت ۱ : ۴۵۸ .

۳- تاریخ ملازاده ص ۴۲ .

۴- خزینة الاصفیاء ۲ : ۲۷۳-۲۷۴

وسه سال قید کرده‌اند و تاریخ وفات او باستناد منابع اصیل سال ۶۵۹ بوده است ، پس تولد او در سال ۵۸۶ اتفاق افتاده نه سال ۵۷۶ چنانکه در مجمل فصیح خوافی آمده است<sup>۱</sup> . در تاریخ ملازاده این رباعی

تصوف را چو احیا کرد معبود      سعید بن المطهر بود مقصود  
ولادت در نهم از ماه شعبان      ز هجرت پانصد و هشتاد و شش بود

درماده تاریخ ولادت شیخ از گفته قائل نامعلوم نقل شده است .

تاریخ وفات او را باختلاف ذکر کرده‌اند . مجمل فصیح خوافی سال ۶۴۶<sup>۲</sup> و شاهد صادق سال ۶۵۳ و تاریخ گزیده و روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات و حبیب السیر و تاریخ کبیر و خزینة الاصفیا و ریاض السیاحة و طرائق الحقائق و ریاض العارفین و به تبع آنها دائرة المعارف اسلامی سال ۶۵۸ را سنه وفات شیخ دانسته اند و هیچیک ماه و روز فوت را قید نکرده‌اند . اما ماخذ قدیمتر که تألیف آنها نزدیک به عصر صاحب ترجمه و طبعاً معتبرترست چون اثمار الاشجار و تاریخ و صاف (ص ۱۰۵) و الجواهر المضية و نفحات الانس و تاریخ یافعی (۴: ۹۵۱)<sup>۳</sup> و تاریخ ملازاده سال ۶۵۹ را ضبط کرده‌اند . از متأخرین صاحب هدیه العارفین نیز همین سال را وفات شیخ دانسته است . در سه ماخذ معتبر یعنی اثمار الاشجار و الجواهر المضية و تاریخ ملازاده روز و ماه را نیز ذکر می کنند . اثمار الاشجار نوشته است که رحلت وی در شب یکشنبه ۲۴ ذی القعدة ۶۵۹ وقت نماز خفتن پس از هفت روز رنجوری روی داد . در الجواهر المضية آمده است که : « مات ليلة السبت خامس عشرين ذی القعدة عند الحافظ ابی محمد سنة تسع و خمسين و ست مائة »<sup>۴</sup> . مؤلف تاریخ ملازاده می نویسد: « و وفات ایشان در بیست و چهارم

۱- فریتز مایر تولد او را ۵۸۵ ضبط کرده و معلوم نیست از کدام ماخذ این تاریخ را بدست آورده است .

۲- اگرچه فصیح خوافی وفات شیخ را ذیل سال ۶۴۶ ضبط کرده است ولی می نویسد که دیگران سال ۶۵۹ را سنه وفات شیخ دانسته‌اند .

۳- بنقل از مقاله سعید نفیسی ، مجله دانشکده ادبیات ج ۲ ش ۴: ۱-۵ .

۴- الجواهر المضية فی طبقات الحنفية ۱: ۲۴۹ .

ذوالقعدة سنة تسع وخمسين وستمائة» بود و این رباعی را نیز نقل می‌کند :  
 در ششصد و پنجاه و نه از حکم و دود      در بیست و چهار ماه ذوالقعدة که بود  
 آن مرغ همای عالم همت را      باز اجل از چنگ جهانش بر بود<sup>۱</sup>

## IV

**وقایع زندگانی**  
 اکنون پردازیم به اخبار و قصصی که در خصوص زندگانی  
 شیخ و حالات و روحیات و مقامات او در دست داریم و از روی  
 آنها می‌توانیم اطلاعاتی از وقایع حیات وی، بترتیب تاریخی بدون و مرتب کنیم. بحث درباره  
 کشف و کرامات شیخ و مناقب و مقامات او دامنه‌ای وسیع می‌خواهد و این سطور و مقاله  
 گجایش آن مطالب را نخواهد داشت، بخصوص که درین زمینه مواد نسبتاً زیادی از کتاب  
 ابوالمفاخر یحیی نوه او بدست می‌آید و برای آنکه فواید مذکور در کتاب مزبور از  
 دست نرود تمام اقوال و روایاتی را که در آن کتاب درباره شیخ دیده‌ام و استخراج کرده‌ام  
 بصورت ضمیمه در پایان مطالب خود می‌آورم تا برای تحقیق دیگران مواد مفیدی  
 فراهم شده باشد.

پیش از آنکه به حوادث زندگانی شیخ پردازیم تذکار این نکته واجب است  
 که ابوالمفاخر یحیی در کتاب او را دالاحباب و فصوص الآداب نوشته است که سیف  
 الدین باخرزی «روزنامه حیات» خود را پنهان تحریر میکرد و پس از مرگش بدست افتاد  
 و عین عبارات او چنین است :

۱- تاریخ ملازاده ص ۴۰-۴۲.

فرتیز ما یردر مقدمه بر فوائح الجمال (ص ۴۲-۴۳) سنه ۶۴۵ و بار بیه دو منار در فرهنگ  
 جغرافیائی ایران (ترجمه ملخص و مستخرج یا قوت) سال ۶۴۸ را ضبط کرده اند!  
 در تاریخ و صاف آمده است که «شیخ الشیوخ سیف‌الدین الباخری ۶۰۰ در عهد آلفویندای  
 ارجعی ازین سراچه ناپایدار به دارالقرار خرامید» (چاپ سنگی ص ۱۵) و بنا بر «طبقات  
 سلاطین اسلام» آلفو در ۶۵۹ به سلطنت رسیده است.

« و شیخ العالم سیف‌الدین باخرزی راضی‌الله‌عنه روزنامه بوده است پنهانی که بعد از وفات شیخ آنرا دیده‌اند که حرکات و سکنات جمیع عمر را شیخ بر آنجا ثبت [کرده] بوده و هر هدیه که به حضرت شیخ آورده بوده اند تا بخمره جغرات که پیرزنی آورده باشد نبشته بوده و نماز و دعائی که در عوض آن شیخ کرده بود نبشته تا بحدی که مدت طهارت و حیض زنان و کنیزکان و اختلاف او چنانکه حکم شرع است ثبت بوده است تا نباید که سهوشود و هر جفایی و جوری را که دشمنان و حاسدان در حق شیخ کرده‌اند و شیخ در شب چند رکعت نماز در عوض آن جفا و جور برای آن کس گزارده است و دعا و خیری که او را کرده بود آن جمله در روزنامه ثبت بود. »<sup>۱</sup>

\*\*\*

شیخ سیف‌الدین مقدمات علوم را در زادگاه خویش و فقه و قرائت و تفسیر را نزد استادانی چند در شهرهای هرات و نیشابور فرا گرفت<sup>۲</sup>. صاحب مجمل فصیح خوانی ذیل حوادث سال ۶۴۶ هـ می‌نویسد که شیخ در هنگام اقامت در باخرز با خواجه سنجان (متوفی در ۵۹۳ یا ۵۹۷ هـ) و استاد مردان صحبت داشته است. اگرچه صحبت داشتن شیخ با خواجه سنجان بعید نیست ولی باید متوجه بود که سیف‌الدین باخرزی در زمان وفات خواجه سنجان پیش از هفت تا یازده سال نداشته است.

۱- اوراد الاحباب و فصوص الآداب، نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران،

۲- در مجمل فصیح خوانی آمده است که حدیث بر شیخ شهاب‌العملة والدین

ابوجعفر عمر السهروردی البکری قدس سره خواند (ذیل حوادث سال ۶۴۶ هـ).

صاحب تاریخ ملازاده می‌نویسد روایت ایشان در علم حدیث از امام صابین‌الدین

است (ص. ۴) و در جای دیگر می‌گوید امام رکن‌الدین الشهید از اساتید شیخ بود.

در الجواهر المضیئة آمده است که: «تفقه علی شمس الائمة الکردری». همین مؤلف

ذیل احوال رشیدالدین یوسف بن محمد فیدی، سیف‌الدین را از شاگردان وی می‌نویسد.

سپس به قصد زیارت و استفادت به نزد شیخ نجم الدین کبری (متوفی در ۶۱۸) به خوارزم سفر کرد و در آنجا ملازمت آن شیخ را برگزید و دست ارادت در دامن سرسلسله طریقه کبرویه زد و پس از برگذار کردن یک اربعین بمقام والای خلافت نجم الدین نائل آمد.<sup>۱</sup> در کتاب نفیس اوراد الاحباب و فصوص الآداب در جایی که مؤلف از اسناد خرّقه و طریقه خرّقه پوشیدن و پس از آن از «اسناد تلقین الذکر» صحبت می کند و آداب این رسم و سنت را برمی شمارد بطور مثال اسناد خرّقه پوشیدن خود را باز می گوید و از خلال آن برمی آید که شیخ سیف الدین باخرزی خرّقه از دست شیخ نجم الدین پوشیده است. می نویسد: «والبس هو» [ شیخ اسمعیل العصری ] شیخنا آية الله الكبرى اباالجناب نجم الدین احمد بن احمد البکری الخیوقی الصوفی والبس هوشیخ العالم قطب الوقت ابوالمعالی سیف الحق والدین سعید بن المطهر بن سعید الصوفی الباخری. <sup>۱</sup> ذیل «اسناد تلقین الذکر» می نویسد: «ثم سمعت الذکر من مولائی و ابي شیخ الاسلام کاشف الاسرار زبدة الاخيار برهان الحق والدین ابي المظفر احمد بن سعید بن المطهر و هما اخذا الذکر عن حضرة شیخ العالم قطب الوقت وسیلة الخلق الی الحق ابي المعالی سیف الحق والدین سعید بن المطهر الباخری رضوان الله علیه و هو اخذه عن شیخ شیوخ الدنیا نجم الحق والدین ابي الجناب احمد بن عمر الکبری قدس الله روحه ورضی عنه». <sup>۲</sup> رجال جامع علوم انسانی

فصیح خوایی در تألیف خود نوشته است که: «وی خرّقه تبرک از دست شیخ تاج الدین محمود بن حداد (؟) الاشنهی پوشیده در هراة گرفت<sup>۳</sup> و بنا برین قبل از

۱- تقریباً همه مأخذ مهم متذکرین مطلب شده اند و نام سیف الدین را در ردیف دیگر خلفای شیخ نجم الدین ذکر کرده اند.

۲- اوراد الاحباب<sup>a</sup> ۶۴.

۳- ایضاً<sup>b</sup> ۶۴.

۴- ذیل حوادث ۶۴-۶۵ مأخوذ از «ذیل بارتلد»، در باره شیخ تاج الدین محمود اشنهی به حواشی صفحات ۳۰۷ و ۳۰۲ شد<sup>۴</sup> الازار فی حظ الاوزار عن زوار المزار مراجعه شود.



اینکه به خوارزم برود و خرقة از دست نجم‌الدین کبری بپوشد درهرات نیز صوفی دیگری بدو خرقة تبرک پوشانیده بوده است.

سیف‌الدین باخرزی پیش از سال ۶۱۸ که شهادت نجم‌الدین کبری در آن سال روی داد از جانب نجم‌الدین به بخارا رفت و تا پایان عمر بعزت و احترام در آنجا زندگی کرد. بنابراین بیش از چهل سال در آن شهر زیست. مردم شهر و ناحیت بخارا بدو احترام و اعتقاد کامل داشتند و سخت مورد توجه عامه بود و در همین شهرست که ملقب به «شیخ عالم» گردید. شیخ سیف‌الدین در راه ترویج طریقه کبرویه و بسط دین اسلام بنا بر آنچه در «اوراد الاحباب» می‌خوانیم از صدمه و آزار کافران بی نصیب نبود. ابوالمفاخر یحیی می‌نویسد: «شیخ عالم سیف‌الدین باخرزی را رضوان‌الله علیه جمعی از کافران قصد کردند و دشمنان سعیها نمودند و ایلچی به بخارا آمد و شیخ را در نماز گرفتند و برفتند و روز دیگر از شهر بیرون آوردند و بار دو می‌بردند و چند هزار آدمی مشایعه کردند و از سر حزن آب از دیده می‌باریدند و شیخ همچنان بر بسته در بسط و فرح بود، این رباعی فرمود:

بی خویش و تبار و بی قرینم کردی

با فاقه و فقر همنشینم کردی

این مرتبه مقربان در تست

یارب به چه خدمت این چنینم کردی،<sup>۱</sup>

سیف‌الدین باخرزی همیشه از طرف سلاطین و پادشاهزادگان مورد تفقد و بزرگداشت بود.

ابی‌الفضل بن محمد المعروف بجمال التفرشی در «ملحقات الصراح» می‌نویسد که بر که خان پسر توشی چون به بخارا آمد شیخ را زیارت کرد و خدمتش را دریافت.<sup>۲</sup> بنا بر آنچه عطا ملک جوینی در جهانگشا نوشته است<sup>۳</sup> و رشیدالدین

۱- اوراد الاحباب و فصوص الآداب ورق ۱۷۳b.

۲- بنقل بارتلد در ذیل ترکستان ص ۱۳۶.

۳- جهانگشا ۳: ۹.

فضل الله تقريباً همان عبارات را در جامع التواریخ آورده است<sup>۱</sup> و پس از آن حبیب‌السیر و روضة‌الصفاء آن مطلب را نقل کرده‌اند مادر منکوقا آن موسوم به سرقوتی یکی<sup>۲</sup> با وجود آنکه عیسوی مذهب و مروج و حامی دین نصاری بود هزار بالش نقره از مال خود را بمنظور بنای مدرسه در بخارا وقف کرد و اداره و تولیت آنرا در عهده سیف‌الدین باخرزی وا گذاشت و همچنین چنددیه را بر آن مدرسه وقف کرد. بنا بر قول صاحب ریاض‌السیاحه خود منکوقا آن نیز نسبت به شیخ احترام فراوان ملحوظ می‌داشت.

همچنین بشرحی که پس‌ازین در ذیل احوال برهان‌الدین احمد فرزند شیخ خواهیم دید، معلوم میشود که سلاطین قراختایی کرمان حقیقت‌مقام بلند و تقوای شیخ سیف‌الدین را دریافته بودند و ترکان خاتون برای اینکه شیخ یکی از فرزندان خود را به کرمان بفرستد تحف و هدایای بسیار بخدمتش روانه می‌کند.<sup>۳</sup> در خصوص احترام و توجهی که همگان نسبت به مقام شیخ سیف‌الدین ملحوظ می‌داشته‌اند این مطلب مؤید صحت ادعا خواهد بود که خواجوی کرمانی (۶۸۹ - ظ ۷۵۳) شاعر سخن سنج با اینکه زمان شیخ را درک نکرده قصیده‌ای در حق و مدح سیف‌الدین سروده است که تمام چهل و پنج بیت را باید در دیوان شاعر خواند و ما در اینجا نقل چند بیت آنرا لازم میدانیم. البته این امر که پس از حیات کسی شاعران او را مدح کنند امر مستبعدی نیست بخصوص درین مورد که فرزند شیخ در کرمان یعنی شهر خواجو می‌زیسته و در همانجا نیز بخاک سپرده شده است و شاید بتوان گفت که شاعر بدو اعتقاد می‌ورزیده است.

« یمدح الشیخ العالم قدوة الاوتاد و الاقطاب سیف‌الحق و الدین الباخری

قدس الله روحه

۱- جامع التواریخ ۱ : ۵۸۱ .

۲- نام او باشکال مختلف در متون آمده و مرحوم محمد قزوینی در حاشیه جهانگشا آنها را نقل کرده است و در اینجا شکل مضبوط آن مرحوم مناسبت نقل قرار گرفت .

۳- سبط‌العلی للمحضرة العلیا ص ۴۳ ، تذکرة الاولیاء محرابی کرمانی ص ۷۹ .

دوش چون سیمرخ زرین کوه برقاف آشیان  
آمدند از هر طرف سرغان شب خوان در فغان

گفتم آیا این جماعت را که باشد مقتدا  
عقل مرشد گفت مقصود وجود انس و جان  
گوهر درج ولایت قبله روی زمین  
اختر برج هدایت زبده دور زسان  
سیف دین الحق و الدنیا امام الخافقین  
شمع جمع اولیا سرّ اله المستعان

جسته سلطانان ز «فتح آباد» او فتح و ظفر  
یافته شاهان زحرزنام او امن و امان

صیت خواجوباد همچون نام او آفاق گیر  
زانکه در قلب سخن چون سیف شد رطب اللسان<sup>۱</sup>

## V

مطالبی که در باب کرامات و مقامات او و مفاوضات وی با عارفان  
یا افراد دیگر در کتب دیده میشود - بجز مطالبی که در کتاب  
نوه او موسوم به او را دالاحباب آمده است و من همه آن مطالب را  
معاصران  
و  
معاصران

در پی هم بصورت ضمیمه این مقاله در پایان خواهم آورد - بشرح زیرست:

۱) مولانا جلال الدین محمد رومی - در مناقب العارفين افلاکی دو نقل در  
خصوص ملاقات مظهر الدین مطهر فرزند سیف الدین باخرزی با مولانای روم وجود

دارد که در آنها از شیخ سیف‌الدین نیز ذکر میشود. از آن دونقل نیک برمی‌آید که سیف‌الدین باخرزی مقام مولانا را دریافته بوده و بدو احترام می‌گذاشته است.

نخستین حکایت اینست که چون مظهرالدین به قونیه رسید اظهار کرد چرا مولانا ازو دیدن نکرده است. مولانا در میان تقریر حقایق خطاب میکند که قادم مائیم نه تو. این سخن به گوش مظهرالدین میرسد از گفتار خویش متنبه میشود و پیاده به حضرت مولانا روی آورد و می‌گوید: «آنچه پدرم وصیت می‌فرمود که چارق آهنین می‌باید پوشیدن و عصای آهنین بکف گرفتن و به طلب مولانا رفتن که دریافتن صحبت او بزرگ از جمله مفروضات است حق گفته‌است و برحق بوده است.»<sup>۱</sup>

موضوع نقل دوم که باز از مظهرالدین مطهر روایت شده اینست که ملک شمس‌الدین هندی ملک شیراز که به شیخ سیف‌الدین باخرزی اعتقاد می‌ورزید غزلی از مولانا را به بخارا به خدمت شیخ می‌فرستد. چون غزل بر شیخ رسید و آنرا بخواند نعره بزد و بیخود شد و جامه‌ها درید. «بعد از آن فرمود زهی مرد نازنین، زهی شهسوار دین! زهی قطب آسمان وزمین... الله‌الله چارق آهنین باید پوشیدن و عصای آهنین به کف گرفتن و بطلب او بزرگ رفتن» و همه یاران و سریدان را به دیدار کردن مولانا ترغیب می‌کند و می‌گوید «دوستان ما به دیدار او روند و من پیرشده‌ام و طاقت سفر ندارم» و به مظهرالدین مطهر خطاب میکند که «امیدوارم که چشمهای تو به دیدار مبارك آن مظهر مطهر منور گردد.»<sup>۲</sup>

**۴) خواجه نصیرالدین طوسی - اگر انتساب رباعی مذکور در زیر**

مفخر دهر شیخ باخرزی	بالله ارتو به ارزنی ارزی
باخرد مند کی توانی زیست	چون ترا گفته اند باخرزی <sup>۳</sup>

۱- مناقب العارفين ، ۱ : ۱۴۳-۱۴۵.

۲- مناقب العارفين ، ۱ : ۲۶۷.

۳- روضات الجنات ، حاشیه ص ۱۸.

به خواجه نصیرالدین طوسی بنا بر قول روضات الجنات صحیح باشد معلوم میشود که میان خواجه و شیخ معارضه رفته است.<sup>۱</sup>

**۳) شیخ حسن بلغاری و خواجه غریب** - این هردو از صوفیه منسلک به طریقه نقشبندی و از معاریف متصوفه عهد خویش بودند. در رشحات عین الحیات ذیل احوال خواجه غریب می خوانیم که: «باشیخ العالم شیخ سیف الدین باخرزی قدس سره که از کبار اصحاب شیخ نجم الدین کبری بوده است قدس سره معاصر بوده و در فتح آباد بخارا که مدفن شیخ سیف الدین آنجاست به هم صحبت بسیار میداشته اند و در آن زمان شیخ مجذوب محبوب القلوب شیخ حسن بلغاری رحمه الله از جانب اروس و بلغار به ولایت بخارا آمده است خدمت خواجه غریب را که در آن وقت نودساله بوده است دریافته است و بغایت معتقد شده و چون شیخ حسن شیخ سیف الدین را ملاقات کرده است شیخ سیف الدین از وی پرسیده است که خواجه غریب را چون یافتید، فرمود که مرد تمام است.»<sup>۲</sup>

**۴) کمال الدین خوارزمی** - جمال تفرشی در سلحقات الصراح نقل میکند مکتوبی از سیف الدین باخرزی خطاب به شیخ المشایخ کمال الدین خوارزمی، از صوفیه کبرویه، دیده است.<sup>۳</sup>

**۵) برهان الدین بخاری** - مؤلف حبیب السیر ذیل احوال قوبیلای قآن واقع

۱- آقای محمد تقی مدرس رضوی در کتاب احوال و آثار طوسی (ص ۳۳۳) بنقل از «جنگی» رباعی مذکور را با اختلافات مختصر و بدون انتساب به خواجه بارباعی جوابیه از سیف الدین باخرزی بشرح زیر نقل میکنند:

هله ای سیف دین باخرزی

بالله ار تو به ارزنی ارزی

کی تو با آدمی توانی زیست

چون ترا گفته اند باخرزی

جواب

برو ای دوست طاعت می کن

تا به کی فسق و معصیت ورزی

آخر عمر با تو خواهم زیست

چون مرا گفته اند باخرزی!

۲- رشحات عین الحیات ص ۳۰.

۳- بنقل بارتلد در «ذیل ترکستان» ص ۳۶ از سلحقات الصراح.

کشتن برهان‌الدین بخاری از سریدان سیف‌الدین را چنین می‌نویسد: «قبل‌آآن بواسطه سعایت بعضی از مفسدان مولانا برهان‌الدین بخاری را که از جمله مریدان سیف‌الدین باخرزی بود و در خان‌بالیق به نصیحت طوایف خلایق اشتغال می‌نمود به جمعی سپرد که تا ماچین بردند و آن بزرگ دین در آن سرزمین از تعفن هواسریض گشته وفات یافت.<sup>۱</sup>»

۶) **خواجه سنجان و استاد مردان** — بطوریکه در ضمن احوال شیخ دیدیم باستناد مجمل فصیح‌خوافی سیف‌الدین باخرزی باخواجه سنجان و استاد مردان که از صوفیه بزرگ ناحیت خواف و باخرز بوده‌اند صحبت داشته‌است.<sup>۲</sup>

۷) **نورالدین بصیر** — در قندیه ذیل حالات نورالدین بصیر عارف و متصوف دو نقل در خصوص او و سیف‌الدین باخرزی یاد شده‌است.

«نقل است که چون حضرت شیخ‌العالم و آن خلاصه وجود آدم سیف‌الدین باخرزی که در بخارای شریف در فتح‌آباد آسوده‌اند و ایشان را خواجه فتح‌آبادی می‌گویند و خواجه فتح‌آبادی را باحضرت شیخ نورالدین بصیر عهد برادری بوده‌است و خواجه فتح‌آبادی هر گاهی که از آنجا بدیدن حضرت شیخ نورالدین بصیر می‌آمدند حضرت نورالدین علیه‌الرحمة از برای استقبال ایشان تا یک فرسخی راه از سمرقند که کوشکی بوده است که آنرا کوشک علقمه می‌گفته‌اند در آنجا رفته بیکدیگر ملاقات می‌کرده‌اند.»<sup>۳</sup>

نقل دیگر اینست که شیخ سیف‌الدین در یکی از سالها دیدار نورالدین بصیر را بهنگامی می‌گذارد که انگور خلیلی سمرقند پخته باشد تا از آن انگور بخورد. درین بار چون سیف‌الدین به کوشک علقمه میرسد نورالدین بصیر بمرسوم سابق به استقبال او نیامده بود. شیخ سیف‌الدین به سوی منزل نورالدین بصیر عزیمت می‌کند و به دهلیز خانه ورود می‌کند. در آنجا یکی از خدام می‌گوید که شیخ‌العالم بدیدن شما آمده‌اند

۱- حبیب‌السیر، ۳: ۶۴.

۲- مجمل فصیح‌خوافی ذیل حوادث سال ۶۴۶.

۳- قندیه، ص ۶۴.

و درد هلیز ایستاده اند ، آیا اجازت است که به حضرت درآید . شیخ نورالدین میگوید که او از برای دیدن مانیامده ، از برای خوردن انگور آمده است ! پس سیف الدین باخرزی به بخارا باز میگردد و یکک پای از رکاب برمی آورد و بر زمین می نهد و ضمیر خویش را از خوردن انگور پاک می کند و مجدداً برای دیدن شیخ نورالدین بصیر به سمرقند می رود .<sup>۱</sup>

**۸) نجم الدین کبری - در نفعات الانس و حبيب السیر و مجالس العشاق** دو نقل درباره شیخ سیف الدین هست . یکی اینست که کنیز کی از ختا برای شیخ نجم الدین کبری آوردند شب زفاف به اصحاب می گوید که ما امشب لذت مشروعه داریم ، شما نیز در موافقت ماترك رياضت كنيد و آسوده بسر برید . پس شیخ سیف الدین باخرزی ابریق پر آب کرد و بر در خلوت شیخ نجم الدین بماند . با مدادان نجم الدین کبری فرمود نه مگر گفته بودیم که شب بلدت مشغول باشید و ترك رياضت كنيد . گفت شما فرمودید که هر کس به لذت و حضور خود مشغول شود و مرا هیچ لذتی بالاتر از این نیست که خدمت شیخ خود کنم . پس نجم الدین کبری فرمود پادشاهان در رکاب تو بدوند ! و بعد می نویسند که روزی یکی از سلاطین اسبی به شیخ سیف الدین بخشید و خواست تا خود شیخ را بر آن سوار کند . اسب برسد و پادشاه نیز بدوید تا اسب را بگیرد . شیخ فرمود که شیخ نجم الدین مرا گفته بود که پادشاهان در رکاب تو بدوند !<sup>۲</sup>

**۹) نقل دیگر -** نقل دیگر اینست که شیخ سیف الدین باخرزی بر سر جنازه درویشی حضور یافت گفتند تا تلقین فرماید . پیش روی جنازه برآمد و گفت :

گرمی که بوقت عجز دستت گیرم  
گرمی که بوقت عجز دستت گیرم

لطف تو امیدست که گیرد دستم  
عاجز تر ازین معخواه کا کنون هستم<sup>۳</sup>

۱- قندیه ، ص ۶۴-۶۵ .

۲- نفعات الانس ، ص ۴۳۱ ؛ حبيب السیر ، ۶۱۳ ؛ مجالس العشاق ، ص ۱۱۲ .

۳- نفعات الانس ، ص ۴۳۲ ؛ حبيب السیر ، ۶۱:۳ .

## VI

اگرچه مؤلف بستان‌السیاحه می‌نویسد که سیف‌الدین باخرزی آثار و اشعار تصانیف بسیار دارد<sup>۱</sup> اما چه در تضاعیف فهارس کتابخانه‌ها و چه در مآخذ قدیم فقط بر آثار زیر اطلاع می‌یابیم .

۱- شرح اسماء الحسنی که نسخه آنرا نمی‌شناسم و از وجود آن بی‌خبرم.<sup>۲</sup>  
 ۲- وقائع الخلوۃ که نسخه ای از آن در کتابخانه فرهنگستان لیدن بشماره ۲۲۵۲ موجود است.<sup>۳</sup>

۳- رساله وصیة السفر که ابوالمفاخر یحیی نوۀ او در کتاب اوراد الاحباب از آن نام می‌برد و آنرا از مآخذ تألیف کتاب خود می‌شمرد.<sup>۴</sup>

۴- رساله در عشق بفارسی، نسخه ای از آن جزء مجموعه خطی مورخ ۶۶۷-۶۷۱ اکنون متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران است و در مجله دانشکده ادبیات سال ۸ شماره ۴ (۱۳۴۰) توسط نگارنده بچاپ رسیده است .

۵- از رباعیات او نخستین بار ۱۰۱ رباعی از روی نسخه ای متعلق به کتابخانه خدا بخش در بانک پور با مقدمه ای بقلم خدا بخش در مجله مستشرقین آلمانی طبع شد<sup>۵</sup> . بعد آقای سعید نفیسی . ۹ رباعی او را بطبع رسانیدند .<sup>۶</sup> رباعیات سیف‌الدین

۱- بستان‌السیاحه ص ۱۶۹ .

۲- هدیة العارفین

۳- M. J. De Goeje: *Catalogus Codicum Orientalium Bibliothecae Academiae Lugdunensis - Batavae*, Vol. V, p. 18.

۴- P. Voorhoeve: *Handlist of Arabic mss . in the Libraries of the University of Leiden ...*, p. 397.

۵- C. Brockelmann: *Geschichte der Arabischen Literature* , Supplement 1, p. 810.

۶- اوراد الاحباب، ورق ۲۰۴۵

۷- *D M G* جلد ۵۹ صفحات ۳۴۵-۳۵۴ .

۸- مجله دانشکده ادبیات ، ج ۲ شماره ۴ .



با رباعیات ابوسعید و خیام و بابا افضل و دیگران خلط شده است.<sup>۱</sup> از رباعیات او نسخه‌ای در موزه بریتانیا<sup>۲</sup> و در کتابخانه فرهنگستان اطریش<sup>۳</sup> هست و بطور پراکنده در جنگها و مجموعه‌ها بدست می‌آید.

قطعه‌ای هم صاحب‌بنیخانه از او نقل می‌کند که بارتلد آنرا در «ذیل ترکستان» آورده است.

## VII

شیخ پس از وفات در همان محله فتح آباد که خانقاه وی در آنجا بود بخاک سپرده شد و گوش مزار عارفان و درویشان گردید. **مزار و خانقاه**  
مجمعل فصیح خوانی ذیل وقایع سال ۶۴۹ نوشته است که خانقاه شیخ سیف الدین در محله فتح آباد به دستور سیورقوتی بیگی بنا گردید.

ابن بطوطه در سفر خود چون به بخارا رسید بدین خانقاه فرود آمد. وی در رحله خود از آن چنین یاد می‌کند: «در بخارا در ربض معروف فتح آباد که قبر شیخ دانشمند سیف الدین باخرزی در آن واقع است منزل کردیم. شیخ از بزرگان اولیا بود و خانقاهی که منزل ما در آن بود با او منسوب است. این خانقاه بزرگ اوقاف بسیار دارد که به مصرف اطعام مسافرین میرسد.»<sup>۴</sup>

خبر دیگری که از این خانقاه و مزار داریم شرحی است که صاحب طرائق الحقائق پس از سفر خود در سال ۱۳۱۶ قمری در کتاب مذکور آورده است. وی می‌نویسد که خانقاه را امیر تیمور در سال ۷۸۸ با باغ و عمارت بنا کرد و ظاهراً این مطلب مأخوذ از کتیبه‌های آن مزار است. در دنبال آن می‌نویسد کاشیهای قیمتی آنجا

۱- سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر، ص ۶۰.

۲- بشماره Or 9348 بنقل از مقاله زکی ولیدی طوغان درباره بعضی نسخه‌های

فارسی و عربی و ترکی لندن و طهران، مندرج در *ITED* چاپ استانبول، ۱۹۶۰ جلد سوم صفحات ۱۳۳-۱۶۰.

۳- فهرست «کرافت» شماره ۱۹۹.

۴- سفرنامه ابن بطوطه، ص ۳۷۳.

بدست بی انصافها خراب شده است و به دزدی می فروشند .

## IIX

شیخ سیف الدین باخرزی سه پسر داشته است : جلال الدین

اولاد و

محمد ، برهان الدین احمد و مظهر الدین مطهر.<sup>۱</sup>

احفاد

از سلسله خاندان سیف الدین افراد دیگری را می شناسیم که

از نسل برهان الدین احمد بوده اند و تا نیمه اول قرن دهم می زیسته اند و پس از این از آنها صحبت خواهیم کرد .

\*\*\*

۱- جلال الدین محمد: وی پسر ارشد سیف الدین است . مفصل ترین ترجمه

حال او را الجواهر المضيئة بدست می دهد و می نویسد که روز چهارشنبه ۱۶ جمادی الاولی از سال ۶۶۱<sup>۲</sup> در نزدیکی بخارا شهید شد و تولدش روز شنبه پنجم ربیع الاول سال ۶۲۵ روی داد و فقه را از پدر فرا گرفت.<sup>۳</sup>

رشید الدین فضل الله در جامع التواریخ در موضعی که از احوال بر که گفتگو در میانست مینویسد: «همه متعلقان و نوکران بر که را بگشتند تا غایت که شیخ زاده اسلام برهان الدین پسر شیخ بزرگوار سیف الدین باخرزی را نیز بدون علت شهید گردانیدند.»<sup>۴</sup> اما چون بشرحی که خواهیم دید برهان الدین فرزند دوم شیخ بنا بر خواهش ترکان خاتون به کرمان میرود و در همانجا وفات می کند و بنا بر مسطورات «مزارات کرمان» در همانجا مدفون می شود ناگزیر ازین شیخ زاده اسلام مراد جلال الدین است که طبق مندرجات الجواهر المضيئة شهید شد ، بعبارت دیگر آنکه برهان الدین تحریف و سهوی است از طرف صاحب جامع التواریخ بجای جلال الدین .

۱- مجمل فصیح خوافی ذیل حوادث ۶۴۶ .

۲- مجمل فصیح خوافی شهادت جلال الدین را ذیل سال ۶۶۰ ضبط کرده است .

۳- الجواهر المضيئة، ۱: ۲۴۹ .

۱- بنقل بارتلد در «ذیل ترکستان» .

جلال‌الدین محمد در همان جا مدفون است که پدرش . مؤلف تاریخ ملازاده می‌نویسد که در جهت قبله تربت شیخ دو فرزند او خاوند جلال‌الدین شهید و مطهرالدین بخاک سپرده شده‌اند.<sup>۱</sup>

۴- برهان‌الدین احمد : نخستین مطلب مهمی که در باره مقام و منزلت فرزند دوم شیخ سیف‌الدین باخرزی در دست داریم شرحی است که مؤلف سمط‌العلی للحضرة العلیا ذیل احوال ترکان خاتون پادشاه کرمان راجع به علمائی می‌نویسد که در آنجا تدریس می‌کردند . او گوید « شیخ زاده جهان برهان‌الحق والدین الباخری که واسطه عقد اخلاف شیخ شیوخ عهده و زمانه آیه الله فی عظمة شأنه و علو مکانه سیف‌الحق والدین المجلس‌العالی سعید بن مطهر بن ابی‌المعالی قدس الله روحهما از وطن مألوف نهضت کرده به کرمان آمد و غریق انواع اصطناع و ایادی و مشمول اصناف الطاف باکر و غادی ترکان گشت و موالی عظام تاج‌الحق والدین تاج‌الشریعة و برهان‌الحق والدین برهان‌الشریعة که علو خاندان و سمود و دمان ایشان اظهر من ضوء النهار بود و ایشان را شاهان بخارا گفتندی بر امید مبرات آن خاتون عالی‌همت متوجه این ملک شدند و کسائر امثالهما [ظ: امثالهما] از عطا یا عوارف ترکان بقسط او فر و حظا کمل احتظا یافتند و به تدریس مدرسه قطبیه موسوم گشت.»<sup>۲</sup>

همین مؤلف در جای دیگر که از بنای مدرسه احداث شده توسط پادشاه مذکور سخن میدارد می‌نویسد که برهان‌الدین را « باسم شیخی در آن رباط تمکین داد.»<sup>۳</sup> از تحقیقات مرحوم قزوینی در حواشی شد الا زار ذیل احوال شیخ ناصرالدین عمر بن محمد بن عمر بن احمد الکبیرا بر می‌آید که در عبارت «لقی الشیخ المرشد سیف‌الدین مطهر الباخری بکرمان و لبس عنه الخرقه» مراد همین برهان‌الدین است نه سیف‌الدین بعلمت آنکه برهان‌الدین در کرمان اقامت داشت و عصر ناصرالدین عمر یا عهد برهان‌الدین

۱- تاریخ ملازاده، ص ۴۳.

۲- سمط‌العلی للحضرة العلیا، ص ۴۳-۴۴.

۳- سمط‌العلی للحضرة العلیا، ص ۵۸.

تطبیق می کند و اصلاً «سیف الدین مطهر» در میان ملوک کرمان نبوده است، پس مؤلف سیف الدین سعید بن مطهر را با سیف الدین مطهر خلط کرده است.<sup>۱</sup>

فصیح خوافی در مجمل مینویسد که شیخ برهان الدین فرزند میان سیف الدین باخرزی به حج رفت و در مراجعت در کرمان سکنی گزید<sup>۲</sup> و در جای دیگری گوید که از حمایت و تربیت قتلغ ترکان برخوردار داشت و بالاخره ذیل حوادث سال ۶۹۶ وفات او را ضبط میکند.

مشروحترین و مهمترین سندی که در باب احوال این برهان الدین بدست داریم تذکرة الاولیاء محرابی (مزارات کرمان) است که مؤلف خود را از نتاج همین برهان الدین می خواند و اطلاعات مفید و تازه ای در خصوص وی بدست میدهد و بسبب احتوای بر مطالبی در خصوص کرامات و مناقب او نقل خلاصه مسطورات آن کتاب را لازم میداند:

«حالت عرفان شعاری... شیخ برهان الدین احمد المشتهر به شیخ زاده سعید: ایشان پسر حضرت قطب العالم و شیخ العالم العامل الاعلم شیخ سیف الدین الباخری المشهور به شیخ عالمند... چنین گویند که ایشان در بخارا بوده اند در زمان ترکان خاتون، چون ترکان را اعتماد تمام به شیخ عالم بوده و تحف و هدایای بسیار به خدمت شیخ عالم فرستاده که التماس آنست که یکی از فرزندان یا احفاد شما در کرمان باشد... حضرت شیخ عالم دندان حضرت رسالت پناه... که در ملوک به ایشان رسیده بوده و حرمت آن میفرموده اند چون اعتماد تمام بر فرزند خود شیخ برهان الدین احمد مذکور که مشهورست به شیخ زاده داشته اند آنرا تسلیم ایشان نموده و به کرمان فرستاده اند و ترکان حرمت و رعایت بلانهایت به تقدیم رسانیده و خانقاهی جهت ایشان احداث نموده و خانقاه جهت مکان ایشان و مریدان و متعلقان ایشان ضمیمه خانقاه ساخته و معتقد بوده و کرامات بسیار از حضرت شیخ زاده سعید ظاهر و صادر شده.

۱- شدالازار، حاشیه ص-۱۲۱-۱۲۲.

۱- مجمل فصیح خوافی ذیل حوادث سال ۶۹۶.

از جمله چنین می‌گویند که یک نوبت از صفت بزرگ همین خانقاه و عظمی فرموده‌اند، در اثنای وعظ گرم شده‌اند و ایشان را جذبه و ذوقی تمام دست داده تا آنکه بالای منبر هر دو دست بطریق انبساط و دست افشانی از هم گشاده‌اند، سقف صفت از هم گشاده چنانکه آسمان ظاهر شد و مردم دیده‌اند و مندهش شده‌اند و چون دستها با هم آورده‌اند سقف صفت با هم آمده چنانکه هیچ اثری ننموده و بعضی می‌گویند که صفت چون درهم جنبیده و از هم رفته شیخ زاده آستین افشانده و گفته بایست و چون وعظ تمام کرده و بیائین آمده و مردم را بیرون برده اشارت کرده صفت فرود آمده و ایشان جدا علای کاتب راتب‌اند... و حضرت ترکان موقوفات بسیار بر این خانقاه فرموده بودند، اما حالی بایر و ضایع مانده...»<sup>۱</sup>

همین مأخذ محل مقبره و خانقاه شیخ زاده را در مقابل «حمام قلندران» نزدیک مسجد ملک در کرمان معین کند و بنا بر حاشیه مصحح کتاب درین زمان از این آثار اثری بجای نیست.<sup>۲</sup>

**۳- مظهر الدین مطهر:** نام سومین فرزند سیف‌الدین در مجمل فصیح خوافی آمده است و اطلاعات مفید دیگر در خصوص او را از مناقب العارفین افلاکی بدست می‌آوریم. بنا بر مسطورات کتاب اخیر مظهر الدین مطهر پس از وفات پدر (یعنی سال ۶۵۹) به قونیه آمد و چند سال در آنجا اقامت گزید و نوشته است می‌گویند که یکی از فرزندان او در قونیه وفات یافته است. وی در قونیه از دیدار مولانای روم بهره‌ور شد و حکایتی درین باب در مناقب آمده است که پیش ازین آنرا نقل کردیم.<sup>۳</sup> برای تفصیل این مطلب مراجعه شود به آنجا که درباره سیف‌الدین باخرزی و مولانا صحبت کرده‌ایم.

**۴- ابوالمفاخر یحیی:** از برهان‌الدین احمد فرزند دوم سیف‌الدین مدفون در کرمان فرزندی بنام ابوالمفاخر یحیی می‌شناسیم که در سال ۷۱۲ از کرمان به بخارا

۱- تذکرة الاولیاء محرابی کرمانی، ص ۷۸-۸۱.

۲- همان کتاب، ص ۸۹ و حاشیه همین صفحه.

۳- مناقب العارفین، ص ۱۴۳-۱۴۵ و ۲۶۷.

رفت و در همانجا بسال ۷۳۶ درگذشت<sup>۱</sup> و در جهت شرقی تربت جدخویش مدفون است. وی عارف و محدث و واعظ بود و بر سزار و خانقاه سیف الدین در فتحاباد سفره برای فقرا ترتیب می داد<sup>۲</sup>. همین شخص است که ابن بطوطه در فتحاباد او را دیده و بنام حاجب یحیی از مهمان داری او به نیکی یاد کرده است<sup>۳</sup>.

مؤلف مزارات بخارا (تاریخ ملازاده) نام دو فرزند وی را «خاوند برهان الدین شهید و روح الدین شیخ داود»، مدفون در فتح آباد، ضبط کرده است<sup>۴</sup>.

ابوالمفاخر یحیی بنا بر تألیف خود او موسوم به او را در الاحباب، مسافرت های بسیار کرد و در مصر و شام و روم و عراق و آذربایجان و کرمان با مشایخ صوفیه نشست و خاست داشت. وی خرقة از دست صوفیه مغرب گرفت و ذکر آنرا خود ذیل «اسناد الخرقه» بشرح زیر بیان می کند:

و يقول الفقير بن الفقير ابوالمفاخر يحيى بن احمد بن سعيد بن المطهر الباخري ان من عواطف الله تعالى على هذا الضعيف اني وصلت ببلدة الموحدين تبريز . . . . . في شهر سنة سبع مائة ولقيت الشيخ الامام العالم المعمر المحدث بقية السلف فخر الدين عمر بن جارا لله احمد بن جارا لله عمر المجتهد التبريزي نور الله ضريحه في غرفة الجامع وقراءت عليه نبذاً من كتاب المصاييح لامام الامة محيي السنة واجاز لي رواية جميع ماله فيه حق الرواية عنه خصوصاً كتاب عوارف المعارف فانه يرويه عن المصنف شيخ الشيوخ قدوة الاولياء ابي حفص شهاب الدين عمر بن محمد السهروردي قدس الله روحه و البسني خرقة المشايخ الصوفية واجاز لي لبسها والباسها لمن طلبها مني ونمق الاجازة بانامله المباركة وقال البسني شيخ الشيوخ شهاب الدين عمر بن محمد السهروردي وقال

۱- مجمل فصیح خوافی نیز همین تاریخ را می نویسد . امام مؤلف کشف الظنون (۱ : ۱۰۰) و به تبع او مؤلف هدیه العارفین (۲ : ۵۲۵-۵۲۶) سال ۷۲۴ را تاریخ وفات او دانسته اند.

۲- تاریخ ملازاده ، ص ۴۰-۴۲ .

۳- سفرنامه ابن بطوطه ، ص ۳۷۳ .

۴- تاریخ ملازاده ، ص ۴۰-۴۲ .

البسنى شيخى وعمى ضياء الدين حجة الاسلام ابوالنجيب عبدالقاهر بن عبدالله السهروردي وقال البسنى عمى القاضى وجيه الدين عمر بن محمد قال البسنى والدى محمد بن عبدالله المعروف بعمويه قال البسنى احمد الاسود قال البسنى بمشاة الدينورى ...

## اسناد آخره

«وهكذا قال الشيخ امام المحدثين فخر الدين عمر المجدرانى التبريزى جزاه الله عنا خير الجزاء ان الله تعالى شرفنى بصحبة شيخنا وسيدنا كاشف اسرار الحقيقة قدوة الواصين سعيد الحق والدين وارث الانبياء والمرسلين محمد بن المؤيد الحموى سلام الله عليه وهو البسنى خرقة التصوف وقال انى لبستها من يد شيخ الاسلام صدر الدين ابى الحسن من ابيه الصدر السعيد عماد الدين ابى الفتح عمر بن ابى الحسن من جده شيخ الاسلام محمد حمويه وله نسبتان نسبة الصحبة ونسبة الخرقة . اما نسبة الصحبة فمع الخضر عليه السلم واما نسبة الخرقة فانه لبس من ركن الاسلام ابى على الفارمدى من قطب الوقت ابى القسيم الكركانى من ...

## ٦٥b طريقة اخرى فى الخرقة

«يقول الفقير ابوالمفاخر يحيى بن احمد بن سعيد الباخري ان من لطائف اكرام الله تعالى بهذا الضعيف انى وصلت بقاهرة مصر عام منصرفى من حج بيت الله وزيارة رسول الله وهو عام تسع وسبع مائة ونزلت فى الخانقاه المعظم الموسوم بدار سعيد السعداء و ادركت فيه سعادة صحبة الشيخ العارف العالم الموحّد المحقق الربانى ابى الفضل كمال الحق والدين بقية المحدثين سربى السالكين قاسم بن سعيد بن محمد الغذرى (؟) المغربى اعلى الله درجته وزاد فتوحه وسروره وقرأت عليه من احاديث رسول الله صلى الله عليه وسلم ماشاء الله وكتب المشايخ وكتاب فصوص الحكمة لشيخ المحققين ومرشد الواصلين ابن العربى ابى عبدالله محمد بن على الاندلسى قدس الله روحه وكان شيخنا مغربياً محققاً مدققاً ربانياً مستوراً عن الخلق بالخلق متذلاً مستصغراً نفسه عند الناس . . . . ورأيت منه اشياء عجيبة وسمعت منه علوماً غريبة وصحبته مدة فاجازلى ان اروي عنه الصحيحين والموطأ وسائر الكتب النقلية وتصانيف ابن سبعين بروايته

عن مشايخه المغربية كما هو مكتوب في الاجازة والبسني خرقة المشايخ الصوفية ولقنتني كلمة لا اله الا الله واعطاني بيده المباركة سبحة بيدي و اسندها الى مشايخه المغربية ولقنتني الاستغفار واسلاماً على سيد الاستغفار وهو قول النبي صلى الله عليه وسلم اللهم انت ربي لا اله الا انت خلقتني و انا عبدك و انا على عهدك و وعدك ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء لك بنعمتك علىّ و ابوء بذنبي فاغفر لي فانه لا يغفر الذنوب الا انت و اوصاني ان اقرأه كل يوم سبعين مرة و اعدّها بالسبحة و اجازلي لبس الخرقة و الطيلسان و الباسها للمريدين الطالبين و اخذ بيدي و علمني بلفظه و تلقينه كيفية المبايعة مع المريدين و قصر شعورهم بالمقراض و المعاهدة مع التائبين عند اخذ ايديهم فوجدت بكرم الله و فضل من الشيخ ابي الفضل فتوحاً تامة كثيرة باطنية و الحمد لله رب العالمين حمدا يليق . . . و بتوفيق خدای تعالی در علم حدیث شست و اند شیخ محدث مفسر رادریانتم بعضی رادر مصر قاهره و بعضی را در بلاد شام و روم و بعضی را در عراق و آذربایجان و کرمان و برایشان بقدر امکان کتب احادیث و تفاسیر خواندم و جمله این مشایخ بنظر لطف و تربیت و قبول باین ضعیف نظر کردند و باجازات عام و خاص تلفظ کردند و در کتابت [۶۶a] آوردند و این کتاب را محل بیان این معنی نیست . این معانی و اجازات و روایات در شیخه این ضعیف مکتوب و مسطور است . . .»<sup>۱</sup>

کتاب مفصل و مهمی که در سباحت مربوط به تصوف و آداب آن از ابوالمفاخر در دست است «اوراد الاحباب و فصوص الاداب» نام دارد و از ماخذ مادر شرح حال سیف‌الدین نیز بود و ما منقولاتی از آنرا که مربوط به احوال و مناقب سیف‌الدین است پس ازین مقاله بصورت ضمیمه بطبع می‌رسانیم. در ذیل کشف الظنون و بنقل از آن در هدیه العارفین نیز ازین کتاب ذکر شده است.<sup>۲</sup>

۱- اوراد الاحباب اوراق ۶b تا ۶۶a .

۲- ایضاح المکنون ۱: ۱۵۰، هدیه العارفین ۲: ۵۲۵-۵۲۶. فریتز مایر کتاب مذکور

را در کتابخانه ایا صوفیه (شماره ۴۷۹۲) دیده و در مقدمه فوائح الجمال از آن استفاده برده است، ولی نام آنرا ذکر نمی‌کند.



کتاب مذکور در دو جلد است . نخستین جلد که اوراد الاحباب باشد عبارت است از شرح اوراد و عبادات و اساسی امور مرید و شجره خرقة و مقامات مراقبه، در سرآغاز آن می نویسد که :

« خاطر جازم بود و دل عازم ... تا خلاصه اوراد و لطف آداب که این طایفه صوفیه ... حلیه بدن و زینت باطن گردانیده اند ... و در رسایل مختصره و کتب مطوله با نامل شریفه ... کتابت کرده اند بزبان فارسی جمع کرده شود و بلغت دری ترجمه کرده آید که درین دور و این دیار اکثر فقرا و اهل خرقة از ادراک لغت عربی بی نصیب اند . عاقبة الامر در شهر الله المبارک رمضان عمت میامنه لسنة ثلث و عشرين و سبع مائة (۷۲۳) توفیق رفیق ... گشت تا این چند ورق صورت ارقام یافت و اورا کتاب اوراد الاحباب و فصوص الآداب نام شد و بر دو قسم منتصف کرده آمد، بعون الله الوهاب »<sup>۱</sup>

خاتمه نصف اول کتاب چنین است:

« تألیف نصف اول کتاب اوراد الاحباب و فصوص الآداب بحمد الله و حسن توفیقه و الهامه و ارشاده و فضله و موهبت و قدرته در منام روح انگیز دارالامان فتح آباد بر عتبه روضه مقدسه مطهره شیخ العالم قطب الوقت سر الله فی الارض سیف الحق والدين ابو المعالی سعید بن المطهر بن سعید البخاری الصوفی رضوان الله و سلامه علیه و مجموع آنچه درین نصف اول که اوراد الاحباب لقب گشته شد ترجمه بعضی از کتاب قوت القلوب است من تصانیف ... شیخنا ابوطالب المکی رضی الله عنه الایک نیمه اوراد بامداد که در ورد اول روز نبشته شده است آنرا شیخ العالم ختم المحدثین سیف الدین باخرزی از احادیث صحیحین و غیرهما جمع فرموده است و بر آن اعتماد است ... »<sup>۲</sup>

جلد دوم را «فصوص الآداب» می نامند و متضمن است بر آداب صوفیه و عقاید و اخلاق و طرز معاشرت و لباس و سماع و صحبت و شرایط شیخ و مرید و آداب خدام در انواع خدمات

۱- اوراد الاحباب، ورق p-۱۵ .

۲- همان کتاب p-۸۱ .

وحمام و آداب مسافرت و وقت سفر و آداب خلوت و رباعین و ترتیب ریاضت و مجاهدت،  
و در پایان آن می نویسد:

« کتاب را برین سخن ختم کردیم که زیادت ازین اظهار اسرار مصلحت نیست  
و اختیار و ابرار ماوراء این معانی ذکر کردن پسندیده نداشته اند و الحمد لله شکرآ  
این کتاب اوراد الاحباب و فصوص الآداب را جمع کرده شد بتمام در مقام روح انگیز  
دارالامان فتحاباد بر در روضه مطهره مقدسه شیخ العالم ختم المحدثین سیف الحق  
والدین سعید بن المطهر بن سعید الباخرزی رضوان الله وسلامه علیه در شهری که آخر  
او عشر ذوالحجه اربع و عشرين و سبع مائة (۷۲۴) بود بتوفیق الله القادر الوهاب ... و  
این نصف آخر را که فصوص الآداب است از این کتب و رسائل معتبره معتمده که ذکر  
کرده می شود نقل افتاد: اولها قوت القلوب للشيخ ابی طالب المکی رضی الله عنه و  
آداب المریدین للشيخ ضیاء الدین ابی نجیب السهروردی و عوارف المعارف للشيخ  
شهاب الدین عمر السهروردی و رسالة الخلوۃ و رسالتین فی آداب الصوفیة للشيخ  
نجم الدین الکبری و رسالة وصیة السفر للشيخ سیف الدین الباخرزی و حلیة الابدال و  
رسالة امر المربوط و کتاب کنه ما لابد للمرید للشيخ ابن العربی محیی الدین و منازل -  
المریدین للشيخ ابی عبد الله المرجانی قدس الله ارواحهم و رضوان الله وسلامه علیهم اجمعین .  
و در وقت تألیف این نصف آخر این یازده نسخه در نظر و ذهن این ضعیف بود و  
این کلمات ترجمه خلاصه کلم و فصل الخطاب این کتب است ... »<sup>۱</sup>

(۵) افراد دیگر این خاندان - بجز افراد مذکور در فوق چند تن دیگر را

می شناسیم که در تذکرة الاولیاء محرابی از آنها نام رفته است:

الف) خواجه ظهیر الدین حسن که از احفاد برهان الدین احمد دست و در خانقاه  
شیخ زاده در کرمان مدفون بوده است.<sup>۲</sup> اطلاع دیگری که در باره این شخص داریم  
دو نکته ای است که در نسخه «المشیخه» (شماره ۳۱۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه) آمده  
است: یکجا (ص ۵۲-۵۷) خط دست همین ظهیر الدین حسن بن ناصر بن جلال الدین مسعود

۱- همان نسخه ۲۰۴.

۲- تذکرة الاولیاء محرابی، ص ۸۱.

خطیب کرمانی و موضوع آن تعسین و تمجیدی است در حق سالک الدین محمد یزدی و در دنبال آن. ۲ رباعی سیف الدین رانقل کرده. در جای دیگر باز همین ظهیر الدین حسن بن ناصر الدین عبدالرحیم بن جلال الدین مسعود المشهور بالخطیب (ص ۳۴۸) شجره نامه سلسله شاگردان ابراهیم ادهم را در تاریخ ۲۲ رمضان ۹۲۴ نقل کرده است. بنابراین معلوم میشود که وی تا این سال در حیات بوده است.

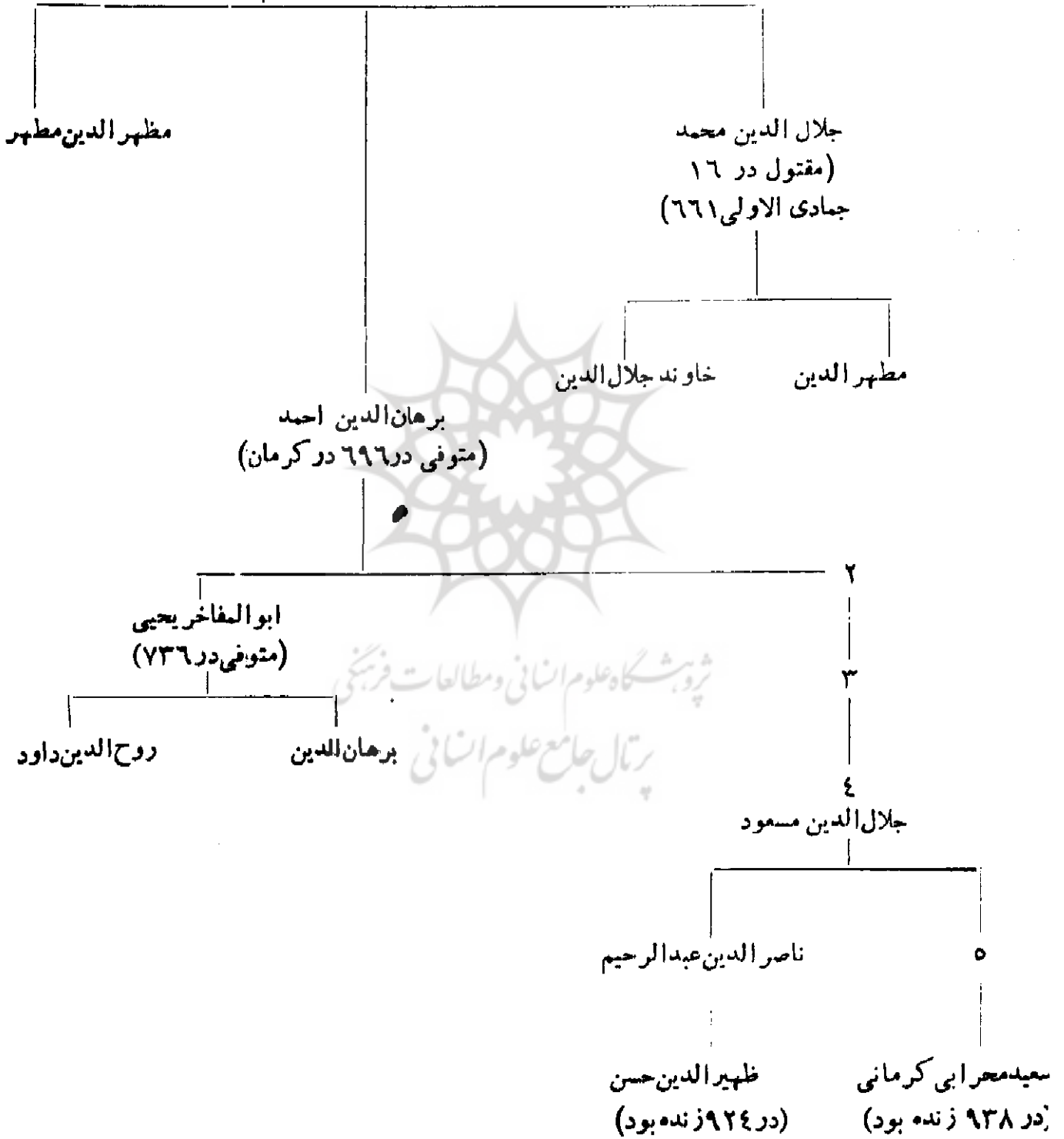
ب) جلال الدین مسعود جد مؤلف تذکرة الاولیاء محرابی که خطیب مسجد «جامع امیر» بود و در همان مزار مدفون است. درباره تاریخ حیات وی می نویسد که در بید و حال در سمرقند به طلب علم و ریاضت و سلوک مشغول بود و علم قراءت را خوب میدانست بنحوی که چون به کرمان آمد فضلا گفتند گوئیا قرآن را مجدد به عالم آورده و شاگردی مولانا شرف الدین عثمان کرده است. سپس نقلی در خصوص استاد و شاگرد در سمرقند روایت می کند و می نویسد: «القصه حال شیخ جلال الدین مسعود و مقام ایشان. عالی بوده و از ایشان غرایب و عجایب سر بر میزده» و قصه ای درباره ادعای مولانا مفلح در باب خطیبی مسجد جامع که همواره در خاندان وی بوده و از طرف شاه به جلال الدین مسعود داده شده بوده است در اینجا نقل میکند. در پایان، نقل قولی دیگر در کرامت و تقوای شیخ بنقل از والده پدر خود یعنی زن شیخ می آورد که سبب تطویل کلام است و از آوردن آن خودداری میشود.<sup>۱</sup>

ج) سعید محرابی کرمانی مؤلف تذکرة الاولیاء یا مزارات کرمان که نسبتش به شش پشمت به برهان الدین احمد و به دوپشت به جلال الدین مسعود میرسد و بیش از چهل سال خطیب مسجد جامع بوده است. محرابی در نیمه دوم قرن نهم متولد شده و چون کتاب خود را در سال ۹۳۸ در دست تألیف داشته ناگزیر وفاتش پس از این تاریخ روی داده است. خود می نویسد «و کاتب فقیر حالا چهل کم یک سال است که برکت همت درویشان و حواله ایشان بدین منصب (خطیب مسجد) خطیر شریف اشتغال نموده می نماید»<sup>۲</sup>. ازین جمله استنباط میشود هنگامی که بدین مهم اشتغال یافته حداقل حدود سی سال داشته و ناگزیر در زمان تألیف کتاب در حدود هفتاد سال از عمر او میگذشته و بنابراین تولد او میتواند در حدود سالهای ۸۶۵-۸۷۰ روی داده باشد.

۱- تذکرة الاولیاء محرابی، ص ۸۱-۸۹. ۲- همان کتاب، ص ۸۷-۸۸.

سیف الدین باخرزی

۶۵۹ - ۵۸۶



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## فہرست ماخذ

اوراد الاحباب و فصوص الاداب : ابوالمفاخر یحییٰ باخرزی، نسخہ خطی شمارہ ۳۵۵ نافذ پاشا (عکس متعلق بہ کتابخانہ مرکزی دانشگاه بہ شماره های ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲) مکتوب در ۷۹۷ هجری، ۲۰۴ ورق. آتشکده آذر : لطفعلی بیگ آذر بیگدلی، تصحیح حسن سادات ناصری، طهران، جلد اول، ۱۳۶۶ ش. الثمار الاشجار : تألیف علاء بخاری، نسخہ خطی متعلق بہ سعید نفیسی کہ عکس آن نیز در کتابخانہ مرکزی هست .

بستان السیاحہ : حاج میرزا زین العابدین شیروانی، اصفہان، ۱۳۴۲ ق.

تاریخ ادبیات در ایران : دکتر ذبیح اللہ صفا، طهران، جلد دوم، ۱۳۳۶ ش

تاریخ گزیده : حمد اللہ مستوفی، چاپ عکسی باہتمام ادوارد براون، اوقاف کیب، لیڈن، ۱۹۱۰ م.

تاریخ ملازادہ (مزارات بخارا) : احمد بن محمود معین الفقراء، تصحیح احمد گلچین معانی، طهران،

کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۳۹ ش.

تجزیہ الامصار (تاریخ و صاف) : و صاف الحضرة، چاپ عکسی طهران، ۱۳۳۸ ش

تذکرۃ الاولیاء محرابی کرمانی (مزارت کرمان) : سعید محرابی کرمانی، تصحیح سعید محمد ہاشمی،

باہتمام حسین کوہی کرمانی، طهران، ۱۳۳۰ ش.

جامع التواریخ : رشید الدین فضل اللہ ہمدانی، باہتمام دکتر بہمن کریمی، جلد دوم، طهران،

۱۳۳۸ ش.

الجواهر المضية فی طبقات الحنفیة : محیی الدین ابی محمد عبدالقادر القرشی، ۲ جلد، حیدرآباد،

۱۳۳۲ ق.

جہانگشا : عطا ملک جوینی، بتصحیح محمد قزوینی، اوقاف کیب، جلد سوم، لیڈن، ۱۹۳۷ م.

حبیب السیر فی اخبار افراد بشر: خواندمیر، چاپ جدید، طهران، جلد سوم، ۱۳۳۳ ش.

خریئة الاصفیا : مولوی غلام سرور لاهوری، جلد دوم، لکنہو، ۱۲۹۰ ق.

دیوان خواجوی کرمانی : بتصحیح احمد سہیلی خوانساری، کتابفروشی بارانی، طهران، ۱۳۳۶ ش.

الذریعة الی تصانیف الشیعة : آغا بزرگ طہرانی، القسم الثانی من الجزء التاسع، طهران،

۱۳۳۸ ش.

«ذیل ترکستان» : منقولات بارتلداز متون قدیمہ (جلد دوم، سن پترزبورگ، ۱۹۸۹ م)

رشحات عین الحیاة : فخر الدین علی بن ملاحسین کاشفی، کانپور، چاپ ہفتم، ۱۹۱۲ م.

روضات الجنات : محمد باقر خوانساری، طهران.

- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات : معین‌الدین محمد زمچی اسفزاری، تصحیح سید محمد کاظم امام ، انتشارات دانشگاه طهران، جلد اول، طهران ، ۱۳۳۸ ش.
- ریاض السیاحه : حاج‌زین‌العابدین شیروانی ، چاپ دوم ، طهران، ۱۳۳۹ ش.
- سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر : سعید نفیسی، طهران، ۱۳۳۴ ش.
- سفرنامه ابن بطوطه: ترجمه محمد علی موحد ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، طهران، ۱۳۳۷ ش.
- سمط‌العلی للحضرة العلیا : ناصرالدین منشی ، تصحیح عباس اقبال ، طهران، ۱۳۲۸ ش.
- سیف‌الدین باخرزی: [مقاله] بقلم-میدنفیسی، مجله دانشکده ادبیات ، سال دوم ، طهران ، ۱۳۳۳ ش.
- شاهد صادق : نشر عباس اقبال ، بتفاریق در سال دوم مجله یادگار.
- شدالازار فی حظ الاوزار عن زوار المزار : معین‌الدین ابوالقاسم جنید شیرازی ، تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال ، وزارت فرهنگ ، طهران ، ۱۳۲۸ ش.
- طرائق الحقائق : نایب‌الصدر حاج میرزا معصوم شیرازی ، طهران ، ۱۳۱۸/۱۹ ق .
- فصلی چند از تاریخ کبیر: تألیف جعفر بن محمد بن حسن جعفری ، نشر ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین ، جلد هفتم، طهران ۱۳۳۷ ش.
- قدیه (مزارات سمرقند): تصحیح ایرج افشار ، نشریه شماره ۹ زبان و فرهنگ ایران، طهران ۱۳۳۴ ش.
- کشف‌الظنون: حاجی خلیفه، چاپ استانبول.
- مجالس المشاق : حسین بایقرا ، چاپ کازمور ، ۱۳۱۸ ق .
- مجالس النفاس: امیر علی شیر نوائی ، ترجمه های فخری هراتی و حکیم‌شاه محمد قزوینی، تصحیح علی‌اصغر حکمت ، طهران ، ۱۳۳۱ ش.
- مجمع الفصحا : رضاقلی هدایت ، ۲ جلد، طهران ، ۱۲۹۵ ق.
- جمل فصیح خوافی: (از منقولات بارتلد در «ذیل ترکستان»).
- المشیخه: نسخه خطی متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (فهرست همین کتابخانه جلد نهم).  
ملحقات الصراح: ابی‌الفضل بن محمد المعروف بجمال التفرشی ( از منقولات بارتلد در «ذیل ترکستان»).
- مناقب العارفين : شمس‌الدین احمد افلاکی، تصحیح تحسین یازیجی، انجمن تاریخ ترک، جلد اول ، انقره ۱۹۵۹ م.
- نفحات الانس : عبدالرحمن جامی ، باهتمام مهدی توحیدی پور، طهران، ۱۳۳۶ ش.
- هدیه العارفين : اسماعیل باشا بغدادی ، استانبول ، ۲ جلد ، ۱۹۵۱-۱۹۵۵ م.
- هفت اقلیم : امین‌احمد رازی ، ۳ جلد، طهران، [۱۳۳۹] .



- Barbier de Meynard, C. - *Dictionnaire Géographique Historique et Littéraire de la Perse...*, Paris, 1861.
- Brockelmann, C. - *Geschichte der Arabische Literature*, Supplement I, Leiden, 1941.
- Brown, E.G. - *Literary History of Persia*. Vol2.
- De Goeje, M. J. - *Catalogus codicum orientalium Bibliothecae Academie Lugduno-Botavae*, Vol.V, Lugduno, 1873.
- Koprolu, I. - *Saif al- Din Bakharzi*, Encyclopédie de l'Islam, Tome IV.
- Krafft, A. - *Die Arabischen, Persischen und Turkischen Handschriften der K.K. Orientalischen Akademie zu Wien*, Wien, 1842.
- Meier, F. *Die Fawâ'ih al - Gamâl wa-Fawâtih al- Galâl des Nagm al - din al Kubrâ*, Wiesbaden, 1957.
- Voorhoeve, P. - *Handlist of Arabic Manuscripts in the Library of the University of Leiden and...*, Leiden, 1957.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی